

"جنبش ملی برای دموکراسی در ایران" و دیگر هیج

فاضل غیبی

برای آنکه ملت ایران که «تا پایان دوره صفوی در علم و صنعت از هیچ کشور جهان پست تر نبود، بلکه در پاره‌ای از صنایع به سنت دیرین هنوز پیشوای جهانیان بشمار می رفت» (۱) به فلاکت امروزی بیافتد، باید دچار خسران بزرگی شده باشد. خاصه آنکه همین ملت در میان‌برده دوران پهلوی نشان داد که از خواست و توانایی برای جبران عقب ماندگی برخوردار است.

هر ملتی نسل به نسل تولدی دیگر می یابد و می تواند بر نارسایی‌های خود غلبه کند. بنابراین باید از یک سو رأی کسانی را که ویژگی‌هایی همیشگی (مانند: "دینخویی" یا "خرافات پرستی") برای ایرانیان قائل هستند قاطعانه رد کرد و از سوی دیگر با شناخت درست و تجربه آموزی در راه غلبه بر اشتباهات تاریخی گام گذاشت.

برای نمونه به یکی از اشتباهاتی که تا بحال کمتر مورد توجه قرار گرفته بنگریم: در دو سده پیش ایرانیان برای نخستین بار در جنگ با روس به میزان عقب ماندگی خود پی بردند و شاهزاده عباس میرزا با آگاهی بدان، پرسش تاریخی جامعه ایران را با فرستاده ناپلئون در میان گذاشت:

«اجنبی حرف بزن! بگو من چه باید بکنم که ایرانیان را هوشیار نمایم؟» (۲)

اما همین عباس میرزا اشتباهی کرد که در تاریخ معاصر از پیامدهای منفی مهمی برخوردار شد. او به جای آنکه کسانی را به فرنگ بفرستد که پاسخ این پرسش را بیابند، دانش جویانی را فرستاد تا در رشته های "نظامی، پزشکی، زبانهای خارجی، شیمی و مهندسی" آموزش یابند!

همین اشتباه ظاهراً کوچک باعث شد که ما نتوانیم به درستی در علل و اسباب پیشرفت اروپا و عقب ماندگی ایران بیاندیشیم و در نتیجه "قحط الرجال"، از فاجعه‌ای به فاجعه دیگر در غلطیم. به جای آنکه مانند ژاپن قشری از نخبگان تربیت کنیم که راهگشا و پشتیبان حکومت در راه پیشرفت باشند، به کمک دانش وارداتی بر دامنه خرافات پرستی افزودیم.

نمونه آنکه گویا از همان گروه اول میرزا صالح با خود صنعت چاپ را به ارمغان آورد. در چاپخانه ای که او در تبریز به راه انداخت نخستین کتابی که چاپ شد "رساله جهادیه" شامل فتوای علما برای جنگ با روسیه بود! (۱۸۱۷ م.) به راستی نیز اگر گروهی از فرهیختگان ایرانی عوامل پیشرفت غرب را درک کرده بودند، نه جماعت ملایان می توانست در جامعه دوام بیاورد و نه مردان بزرگ تاریخ معاصر، از امیرکبیر تا رضاشاه، بدین سادگی از میان می رفتند. اما روشن است که این اشتباه را می توان جبران کرد. چنانکه امروزه در داخل و خارج از کشور گروه بزرگی از دانشمندان علوم انسانی درباره مشکلات اجتماعی و سیاسی جامعه ایران می اندیشند و قابل تصور است که در شرایط مناسب و آزاد بتوانند در ایران حکومتی دموکراتیک و جامعه‌ای پیشرفته برپا دارند.

اما جامعه ایران نه تنها در شرایط آزاد و دموکراتیک بسر نمی برد، بلکه در چنگ حکومتی توتالیتر اسیر است که منافع ملی را در پای توهمات جهانگیرانه خود قربانی می کند و خواسته یا ناخواسته کشور را بسوی نابودی به پیش می راند. از اینرو ایران امروز برای برون رفت از این بن بست به رهنمودهایی نیاز دارد که شاید نمونه‌اش در تاریخ مبارزات اجتماعی جهان و در میان تئوری های سیاسی یافت نشود.

مردم ایران در چهار دهه گذشته همه شیوه های شناخته شده مبارزه را بکار گرفته‌اند. از راهپیمایی میلیونی، اعتصابات کارگری، نافرمانی مدنی، اعتصاب غذا، خودسوزی، شورش نظامی، افشاگری، آگاهی رسانی، بست نشینی و مبارزه فرهنگی.. هیچ روشی را نمی شناسیم که برای اعلام مخالفت با حکومت اسلامی بکار نرفته باشد.

در سطح جهانی نیز مردم آزادی خواه و دولت‌های دموکراتیک جهان از امکانات خود برای زیر فشار گذاشتن حکومت اسلامی و پشتیبانی از مبارزات مردم ایران کوتاهی نکرده‌اند و تکرار تئوری‌های توطئه و تهمت سودجویی به کشورهای دموکرات جهان نه تنها بی انصافی و غیرعلمی است که تنها ناآگاهی گوینده را افشا می کند. بدین دلیل ساده که این کشورها از داد و ستد با ایرانی دموکرات و پیشرفته بسیار بیشتر سود خواهند برد، تا از حکومتی ورشکسته و ستیزه جو.

همه کشورهای که امروزه در جهت نوسازی اقتصادی و فرهنگی می کوشند (از ویتنام و لهستان تا کشورهای آمریکای لاتین) از همیاری و کمک کشورهای پیشرفته سود می‌برند و جامعه مدنی ایران نیز باید بتواند با بلوغ و مسئولیت پذیری هرچه بیشتر از پشتیبانی جوامع مترقی برخوردار شود.

اما اسفا که تا بحال نتوانسته‌ایم حکومت اسلامی را به عقب نشینی واداریم. هرچند که راهپیمایی‌های دیمه گذشته از این نظر که به روشنی خواست مردم ایران مبنی بر گذار از حکومت اسلامی را به جهانیان اعلام داشت امید به برکناری حکومت مخالف منافع ملی ایران را در دل میهن دوستان ایرانی جانی تازه داده است.

(۱) ردّ دخالت اسلاميون در تعيين سرنوشت کشور (۲) ادامه راه نوسازی ایران که با رضا شاه کبیر آغاز شد و (۳) نفی هرگونه "اصلاح طلبی" برای ترمیم حکومت ضدملی ملایان.

سه خواست اساسی مردم در این راهپیمایی‌ها بود، که در مجموع جنبش دی‌ماه را به جنبشی نوین و یگانه در تاریخ معاصر ایران بدل ساخت.

اما جنبشی خودجوش چگونه ممکن است به حرکتی آگاهانه، هدفمند، مسالمت‌آمیز و پیروزمند فراروید؟ در سال‌های گذشته بارها چنین جنبش‌های خودجوش به امیدها در دل ایرانیان دامن زدند و جوانان ما را به فداکاری برانگیختند، اما دیر یا زود جنبش فرونشست و امیدهای برپا شده نسلی را سرخورده ساخت.

بنابراین مشکل گذار به آینده ایران بیش از آنکه مشکل سازماندهی سیاسی و یا برانگیختگی مردمی باشد، مشکلی معرفتی است و با ساده‌اندیشی و نسخه‌های فرسوده قابل حل نیست!

اگر مخالفان حکومت اسلامی بتوانند به واقع بینی سیاسی و ارزیابی نقاط قدرت و ضعف رژیم روی آورند، گامی نخستین در جهت حرکتی مثبت برداشته‌اند و اگر مجموعه اپوزیسیون شهادت بر خورد به اشتباهاتی را که در چهار دهه گذشته مانع از رسیدن به مقصود بوده بیابد، آن‌ها را می‌توان بر طرف کرد.

حکومت اسلامی که به سبب ماهیت ضدملی خود در برابر ملت ایران قرار گرفته، از هرگونه سرکوب، فشار، تفرقه افکنی، تشنج فزایی، بیم افکنی و نفوذ در میان "غیرخودی"ها ... استفاده می‌برد. رژیم نه تنها از بزرگترین نیروی ضربت در منطقه برخوردار است، بلکه بری از هرگونه موازین اخلاقی، حاضر است برای حفظ خود به هر جرم و جنایتی دست بزند.

بنابراین اگر واقع بینانه بنگریم، فقط جنبش فراگیری می‌تواند با رهبری خردمند شرایطی را فراهم کند، که نه تنها «پایینی‌ها نخواهند، بلکه بالایی‌ها نتوانند.» و صلاح خود را در کناره گیری از قدرت بیابند.

حال باید پرسید، چه اشتباهی باعث شده است که ایرانیان خواهان برکناری حکومت اسلامی، تا بحال نتوانسته‌اند به چنین جنبشی دامن زنند؟

این اشتباه را به روشنی می‌توان در این دید که ایرانیان به جای همبستگی برای رسیدن به هدف، به هواداری از گروه‌ها و یا جریان‌های گوناگونی برخاسته‌اند، که نه تنها هیچکدام از نیروی بسیج لازم برخوردار نیستند، بلکه در رقابت و حتی دشمنی با یکدیگر درگیرند. اگر میدان مبارزه با حکومت اسلامی را در نظر بگیریم، آن را مملو از سنگرهای بزرگ و کوچکی می‌یابیم که بیشتر با یکدیگر مبارزه می‌کنند تا با حریف اصلی!

در جستار "ایران به کجا می‌رود؟" اشاره شد، ژان ژاک روسو کشف کرد در دوران پیش از برقراری نظام دموکراسی کوشش برای تشکیل سیاسی (بویژه احزاب سیاسی) بیهوده است، زیرا جامعه هنوز از سرشت قرون وسطایی رنج می‌برد و این سرشت که سرپای جامعه را فراگرفته، در همه نهادهای اجتماعی بازتاب می‌یابد.

از اینرو، همه کوشش‌های نخبگان و رهبران فکری جامعه باید بجای تشکیل نهادهایی که هر بار در نتیجه خودکامگی، ستیزه جویی و فردپرستی مسخ می‌شوند، در جهت تدارک جنبشی برای گذار به دموکراسی باشند.

نگاهی به تاریخ سیاسی ایران در سده گذشته و پیدایش و نابودی احزاب و گروه‌های سیاسی به خوبی نشان می‌دهد که چه کوشش‌های بیهوده و چه قربانی‌های پرشماری در این راه به هدر رفتند، بدون آنکه حتی یک حزب سیاسی مدرن و یا تشکل دموکراتیک در جامعه ایران استوار شود.

از دو حزب "عامیون" و "اعتدالیون" پس از انقلاب مشروطه گرفته، تا "حزب طراز نوین توده" و "حزب رستاخیز"، تشکل‌های حزبی یا "مشت آهنین برای تصرف قدرت" بوده‌اند و یا مضحکه‌ای برای حفظ آن. تنها تشکلی که در آن تا

حدی اصول دموکراتیک رعایت می‌شد، جبهه ملی بود که چندی پیش رهبر آن "شتاب زده" با بیان‌های ماهیت آن را تغییر داد و اعلام کرد، که غیرشیعه در آن جایی ندارد! (۳)

برخی ناکامی تشکیل حزبی در ایران را (در مقایسه با احزاب دیرپا در کشورهای منطقه) ناشی از "ویژگی‌های منفی روحیه ایرانی" دانسته‌اند! اما در واقع علت اصلی همان است که در کشوری غیردموکراتیک ساختارهای دموکراتیک نمی‌توانند بنیان یابند و مثلاً "حزب بعث" و یا "اخوان المسلمین" ماهیتاً نه "حزبی سیاسی"، بلکه ماشینی برای قدرت یابی دیکتاتورهای منطقه هستند. زیرا حزب سیاسی از همبستگی آزادانه و آگاهانه شهروندانی پدید می‌آید که از حقوق و آزادی‌های خدشه‌ناپذیری برخوردارند.

ما ایرانیان یکبار بدون آنکه بدانیم چه می‌خواهیم حکومت موجود را سرنگون کردیم و دو نسل است که به شدیدترین وجهی تاوان این ندانم‌کاری را می‌دهیم. این حق ماست که برای تحولی دموکراتیک ضمانت بخواهیم و حاضر نباشیم بار دیگر جان فرزندان خود را در راه قدرت طلبی این یا آن رهبر و یا گروه قربانی کنیم.

کوتاه آنکه، پس از چهار دهه مبارزه برای برکناری حکومت اسلامی باید پذیرفت که نه تنها هیچگونه فعالیت حزبی و سازمانی به نیل بدین هدف کمک نکرده، بلکه احزاب، جریانات و تشکل‌های سیاسی و حتی فرهنگی موجود عملاً مانع برآمدن "جنبش ملی برای دموکراسی" هستند. تنها چنین جنبشی فراسازمانی می‌تواند به گستردگی و کارایی لازم برای مقابله با حکومت اسلامی دست یابد.

بدین سبب هر ایرانی میهن دوستی با هر گرایش نظری، سیاسی، عقیدتی، قومی و مذهبی... باید در این مرحله از دیگر خواسته‌ها صرف‌نظر کند و بکوشد با دیگر ایرانیان به هم‌زبانی و همیاری برای رسیدن به این تنها هدف برسد. چشم پوشی از منافع شخصی، گروهی و حزبی در مبارزه دموکراسی طلبانه، نمیتواند خسران آور باشد زیرا با پیروزی دموکراسی بهترین شرایط برای رسیدن به این منافع بوجود می‌آید.

ملت ایران با تجربیات تلخی که در دوران معاصر متحمل شده، حق دارد که نسبت به جنبشی ملی و فراگیر خوش‌بین نباشد و از اینکه چنین جنبشی ممکن است در دست رهبری واحد و خودکامه‌ای قرار گیرد بیمناک باشد، اما خوشبختانه جنبش برای دموکراسی بنا به سرشت خود تنها جنبشی است که تمایلات خودکامانه را پس می‌زند و با برقراری نظام دموکراتیک همه اقشار و گروه‌های اجتماعی می‌توانند با تکیه بر آزادی‌های خدشه‌ناپذیر خواسته‌های خود را پیگیری نمایند.

متأسفانه رهبران گروه‌های ایرانی به منظور حفظ پیروان خود اغلب آرای دیگران و نظرات دگراندیشان را نامطلوب و ناموجه نشان داده‌اند و تنها آمال و افکار خودی را انسانی و میهن‌دوستانه قلمداد کرده‌اند. درحالی‌که گوناگونی قومی و فرهنگی ایران در جهان کم‌نظیر است و به آن باید گوناگونی آرا، عقاید و مذاهب را افزود که در دوران ما به صورت انفجاری گسترش یافته است. بنابراین ایرانی بودن ماهیتاً استقبال از این گوناگونی‌ها است و امروزه مهر به ایران در واقع مهر به مجموعه‌ای است که از هم‌میهنانی با وابستگی‌ها و باورهای مذهبی و سیاسی گوناگون تشکیل شده است!

ملایان برای به کرسی نشاندن تاریک‌اندیشی خود (متأسفانه با موفقیت!) کوشیده‌اند همه جریانات وابسته و پیوسته به جامعه ایران را بیالایند. آنان بویژه اختلاف نظر سیاسی را به زمینه دشمنی و کینه‌جویی بدل ساخته‌اند. همبستگی ملی ایرانی در راه نیل به نظام دموکراتیک کمک خواهد کرد تا این فضای آشفته و تاریک جای خود را به روشنایی مهر به میهن و آرزوی سربلندی ایران دهد. «همبستگی ملی برای دموکراسی» از این جهت به خودی خود جنبشی آینده ساز است که بدگویی و مرزبندی‌های مصنوعی میان ایرانیان را از میان برخواهد داشت و ملیت ایرانی را تحقق‌ی نوین و مدرن خواهد بخشید.

روشن است که هر گروه و یا جریانی از ویژگی‌های مثبت و منفی برخوردار است. با شرکت همه گروه‌ها در همبستگی ملی می‌توان از ویژگی‌های مثبت هر گروه سود جست. مثلاً اگر ضمانتی می‌خواهیم که جنبش ملی هیچگاه مسالمت‌جویی را رها نکند، باید بهائیان را در آن شرکت داد و یا اگر می‌خواهیم دگراندیشی به فضیلتی عملی بدل گردد، باید فرهیختگان کلیمی را در این جنبش جایگاهی شایسته داد. همین‌طور از ارمنیان فرهنگ پروری آموخت و از پیروان آیین مزدایی مهر به ایران را.

اگر واقعاً به شیوه مسالمت آمیز پایبند هستیم باید بپذیریم که چنین شیوه ای نه بطور ضربتی و ناگهانی، بلکه در طی روندی به برکناری حکومت اسلامی منجر شود. در طول این روند جنبش باید رهبری شود و ارزش های مدنی، ملی و دمکراتیک در آن نهادینه گردد. وگرنه چگونه می توان یقین داشت که مردمی بدون تجربه دمکراسی، با برکناری حکومت اسلامی به یک باره دمکرات منش شوند و از چنان آگاهی برخوردار باشند که در جهت منافع ملی ایران گام بردارند؟

اسفا که ورشکستگی اقتصادی و نابسامانی اداری کشور، یگانه نتیجه حکمرانی ملایان نبوده است و در نتیجه دروغ پراکنی های آنان، ایرانیان "اعتماد" خود را تا حد زیادی از دست داده اند. اعتماد به بزرگان در همه زمینه های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بزرگترین سرمایه هر جامعه سالمی است و بازیافت آن نخستین گام در جهت همبستگی ملی است. اما بازیافت اعتماد روندی دشوار است و چنانکه اشاره شد به نظر می رسد تنها امکان موجود اینستکه جمعی از خدمتگزاران به کشور بتوانند سیمرغ وار به رایزنی در این باره بپردازند. (۴)

با بازیافت اعتماد ملی هیچ نیرویی در جهان نخواهد توانست راه «جنبش ملی برای برقراری دمکراسی در ایران» را سد کند. از اینرو شاید بهترین شعاری که در مبارزات کنونی مردم ایران مطرح شده است این باشد:

« نترسید، نترسید، ما همه با هم هستیم! »

(۱) سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، ج ۱، ص ۷۹.

(۲) ب. آ. ژوبر، مسافرت به ارمنستان و ایران، ترجمه محمود هدایت، ص ۹۴ و ۹۵.

(۳) عبدالعلی ادیب برومند، رئیس شورای مرکزی و هیأت رهبری جبهه ملی ایران در اطلاعیه ای به سال ۱۳۹۳ ظاهراً بدون مشورت با رهبری جبهه اعلام کرد: هر فرد ملی گرایی باید به تشیع عقیده مند باشد .. تا عضو جبهه ملی شناخته شود...

(۴) برای نمونه: سی تن از شخصیت های خدمتگذار و محبوب که می توانند با رایزنی تدابیری برای اعتمادسازی ملی بیاندیشند: عباس میلانی، فرهنگ هلاکوبی، جلال ایجادی، شهره آغداشلو، باقر پرهام، پرویز دستمالچی، هما سرشار، نسرین ستوده، جواد طباطبایی، بهرام بیضایی، پرویز صیاد، مهدی مظفری، ماشالله آجودانی، شهلا شفیق، رضا پهلوی، امیر طاهری، فریدون وهمن، ایرج مصداقی، الاهی بقراط، شاهین فاطمی، ناصر کاخساز، عبدالکریم لاهیجی، هاله اسفندیاری، مهرانگیز کار، بیژن خلیلی، آرامش دوستدار، محمود کویر، ژاله پیرنظر، سیروس آموزگار، داریوش آشوری